

تاسوعا در کوهستان های تالش

وقتی که علم عزاداران به جوش می آید

پروانه وحیدمنش

از گردنه های صعب العبور، جنگل های سرمازده پوشیده از برف، خانه های چوبی، از میان گله گوسپندان و صدای پارس سگ های گله وقتی می گذری در انتهای راه های کوهستانی تالش به روستایی می رسی به نام «آق اولر» - کاخ سفید کوهستانی - که آمیزه یی است از طبیعتی دیرپا، همزیستی آذری و گیلک و تالشی، سنی و شیعه، نقشبندیه و قادریه.



در همان گروهی که در تاسوعا در تالش، آق اولر نام دارد. در تالش، آق اولر نام دارد. در تالش، آق اولر نام دارد.

از گردنه های صعب العبور، جنگل های سرمازده پوشیده از برف، خانه های چوبی، از میان گله گوسپندان و صدای پارس سگ های گله وقتی می گذری در انتهای راه های کوهستانی تالش به روستایی می رسی به نام «آق اولر» - کاخ سفید کوهستانی - که آمیزه یی است از طبیعتی دیرپا، همزیستی آذری و گیلک و تالشی، سنی و شیعه، نقشبندیه و قادریه.

۱۷ دی ماه ۱۳۸۷ برابر با تاسوعای حسینی سال ۱۴۳۰ هجری قمری

مردم روستاهای پایین آماده اند. زنان را نیسان آبی رنگ حمل می کند و مردان را دو وانت سفید. جاده گلی و پوشیده از برف است. درخت ها در میان انبوه مه تن لخت خود را پوشانده اند

و نفس چون از گرم گاه سینه بیرون می آید ابری می شود در مقابل دیدگانت.

صدای شیپور که می آید، ناله یی به زبان تالشی و گاه آذری به گوش می رسد، یا عباس گویانی که دور درختی سر به فلک کشیده حلقه زده اند، آدمی را از هر آنچه تا دیروز شکلی از محرم و عزاداری داشت دور می کند؛ دور از هر چه هیاهو، دور از علم های غول پیکر پایتخت، دور از ازدحام آدمیان و ترافیک. در میان برف و سرمای این کوه های سرد، زنان با لباس های سنتی و رنگین همراه مردان خود راهی مسجد می شوند.

ابتدا مردان و پشت سر زنان راه برفی روستا را طی می کنند. مه فضا را گرفته و نفس ها در هم می آمیزد. زنان اشک می ریزند. ذکر «یا حسین» آرام آرام با لهجه تالشی در میان فضا اوج می گیرد. بوی برف تازه و کنده های سوخته، با خون جاری گوسپندانی که قربانی شده اند روی سفیدی برف ها ردی سرخ می کشد. بخار از پیکر گوسفندان بلند می شود و در میان مه گم می شود. مرد قصاب بسم الله می گوید و نای گوسفندی دیگر را می برد... وهمی عظیم فضای کوهستان را دربر گرفته. صدای شیپور دوباره خبر از واقعه یی هولناک می دهد.

از پشت، مردی علم به دست جمعیت را می شکافد و با دیدن او مویه های زنانه دوچندان می شود. «علم جوش» - علمی که از چوبی بلند و پارچه های رنگی پوشیده شده - شانه هر که را نذری داشته باشد نشانه بگیرد نذرش ادا می شود. علم به دست می ایستد و زنان نذر خود را در میان پارچه های رنگی گره می زنند. هیچ کس نمی داند ریشه این رسم چیست. غالباً «علم جوش» را فقط در ناحیه تالشان دیده اند. گاه در اردبیل هم به شکلی دیگر علم جوش را دیده اند که بر دیوار خانه ها می خورد و صاحبان خانه نذر خود را ادا می کنند. مردم معتقدند در روز عاشورا علم به جوش می آید. هر چه تعداد پارچه های آویزان به آن بیشتر باشد علم برکت بیشتری دارد.

یکی از پیرمردهای روستا می گوید؛ «سال هاست علم جوش نذر این مردمان را ادا می کند. سال پیش زنی که سال ها باردار نمی شد، نذرش ادا شد و خدا کودکی به او داد. مردم این ناحیه علم جوش را خیلی باور دارند.» او هم نمی داند چرا علم در روز عاشورا به جوش می آید. او معتقد است این رسمی کهن است که وارد رسومات عزای امام حسین شده است.

شیپورزان، دو جوان آق اولری هستند که با نزدیک شدن هر دسته یی در شیپور های کوچک خود می دمند. نمونه این شیپور در جاهای دیگر ایران کمتر استفاده می شود. با ورود هر دسته یی روحانی مسجد و کسانی که صاحب مجلس اند به استقبال آنان می روند. علم جوش باز به میان مردم می آید و زنان دورش حلقه می زنند. با ورود دسته های روستاهای اطراف گوسفندان تازه یی قربانی می شوند. اینک در روستای آق اولر تالش، در میان مه و هوای سرد کوهستان بالا می روند و بر تن کرخت عزاداران فرود می آیند. عزاداری هر دسته که تمام می شود راهی مسجد می شوند. مسجد با تصاویر امام حسین، حضرت ابوالفضل و امام علی تزیین شده است. سفره ها پهن می شوند. سهم هر کس یک نان لواش، یک کاسه عدسی و یک ظرف پنیر محلی است. مردان دور سفره حلقه می زنند. جمعیت برای احسان دهنده دعا می کنند. صدای صلوات در میان جمع می پیچد. مردانی از میان روستاییان صدقه جمع می کنند.

زنان شان دوغ خیرات می کنند. صدای طبل که می آید دسته ها دوباره دور درختی کهنسال حلقه می زنند. رسم بر این است که از هر طرف وارد دسته شوی باید از همان مسیر بازگردی. زنان روی برف راه می روند، اشک می ریزند و نوحه می خوانند. اشک ها صورت ها را می سوزاند. خورشید کم کم رو به غروب می گذارد. ساکنین روستا آماده می شوند به مسجدی دیگر در روستایی دیگر بروند. دوباره وانت ها آماده می شوند. روستایی دیگر میزبان عزاداران است.

شامگاه غذای نذری که زنان روستا پخته اند بین مردم پخش می شود. غذا را زنانی در فاصله یی دورتر در روستایی نزدیک تالش پخته اند. بهار و منیژه خورش فسنجان برای عزاداران بار گذاشته اند. سرما جانکاه است و تنها بخاری آهنی مسجد می تواند دستان سرد عزاداران را گرم کند.

شب از راه رسیده است. چراغ های روستا تک تک روشن می شود و مردم راهی خانه می شوند. فردا اما روزی است که از سحرگاه روستا در جوش و خروش خواهد بود.

رسم بر این است که در روز عاشورا، غذای عزاداران از گوسفندانی تدارک شود که روز قبل قربانی شدند. مردان و زنان باز به مسجد می آیند و در حیاط آن رو به کوه های سر به فلک کشیده به عزا می نشینند. صدای طبل این بار بلند تر به گوش می رسد. با نزدیک شدن ظهر بر تعداد عزاداران افزوده می شود. هر کس آمده است حاجت خود را از امام شهدا بگیرد.

با صدای اذان جمعیت کم کم راهی مسجد می شوند. عصری سرد فضای روستا را دربر می گیرد. بعد از آن همه صدای طبل و شیپور و نوحه، ناگاه روستا به خواب می رود و سکوتی غریب بر پیکر آن بختک می زند. انگار زمین و زمان خسته است و نمی خواهد دست به هیچ کاری بزند.

غروب با تاریک شدن روستا، شمع ها روشن می شوند. تک تک شمع ها در دست مردان و زنان روستا تا حاشیه مسجد حمل می شوند. کودکان ده را به رسم کودکان بنی هاشم به زنجیر می کشند. صدای ناله زنان خیمه زنان بی شوهر کربلا را تداعی می کند و دست های بسته کودکان خاطره اسارتی که تا شام ادامه داشت. شمع ها می سوزند. عزاداران به شمع ها خیره نگاه می کنند. سرما امان ها را بریده است. هر کس اما در فکری است. دیگر صدای مویه به گوش نمی رسد. انگار کار از کار گذشته باشد. جمعیت با حسرت به شمع ها نگاه می کنند. شام غریبان حسین است. از صحرای تفتیده کربلا تا این روستای دورافتاده در دامن کوه هزار سال تاریخ فرصت می خواهد تا ادا شود.

برگرفته از: روزنامه اعتماد پنج شنبه، ۲۶ دی ۱۳۸۷ - شماره ۱۸۶۷